

راه‌دراز آزادی



gratificação.

درباره الغای بردگی در برزیل

اوزوالدو دا کامارگو

است که برزیلیهای سیاه از آغاز قرن حاضر به طرقي که بر از دشواری بوده است در جستجویش بوده‌اند. برزیلیهای سفید از نخستین کسانی بودند که بردگی را لغو کردند. یکی از آنها لویس مورات بود که «سرود کفاره» اش را آبدوم میلانش به قالب موسیقی درآورد.

چه خوشبختی تو، زادبوم من.
پویندگان ظهورت را چون سپیده دم زیبا می‌یابند.
به بردگان بگو دیگر اربابی وجود ندارد.



دست‌اندر کار تجارت برده در برزیل بودند چقدر وزن داشت؛ این فقط شروع یک روند درازمدت و تدریجی بود که طی آن فرمانهای بسیاری صادر شد که گاه طنز تلخی نیز در آنها به چشم می‌خورد، مانند قانون مربوط به «شصت‌ساله‌ها» که بر طبق آن سیاهان شصت‌ساله آزاد بودند.

بعد از لغو رسمی تجارت برده در سال ۱۸۵۰ طبق قانونی به ابتکار ایوژیو دا کوئیروش، و در نتیجه اقدامات شدید مقامات، دیگر هیچ «کشتی پراز آبنوس» نمی‌بایست از افریقا رهسپار برزیل شود. حدود سی و هشت سال بعد، پرنسس ایزابیل قانون معروف آورتا را امضاء کرد.

برده چیست مگر پوسته‌ای میان تهی و فاقد قدرت کلام؟ «سروس نون هابت پرسونام» - برده شخصیت ندارد؛ جسم ندارد، گذشته ندارد، نام ندارد، مایملکی ندارد. برای سفیدپوستان، بردگان اجسامی بدون شخصیت، و طبق تعریف، مظهر بی‌خاصیتی اجتماعی بودند.

در واقع، وحشتناکترین و غم‌انگیزترین پیامد بردگی در برزیل، بی‌هویت شدن آنها بود. همین هویت



رتال جامع علوم انسانی

الغای بردگی در برزیل که در ۱۳ مه ۱۸۸۸ در لی آورتا («قانون طلایی») رسمیت یافت، نتیجه مبارزه درازمدتی بود که پیروزیها و ناکامیهای بسیار داشت. فرمانی که در آن یکشنبه ماه مه جامه قانون به تن کرد، لحنی ساده و بی‌پیرایه داشت:

«ماده ۱: از تاریخ تنفیذ این قانون، بردگی در برزیل ملغی اعلام می‌شود.
ماده ۲: هرگونه مقررات خلاف این قانون، از این پس از درجه اعتبار ساقط است.
(امضا) ایزابیل، ملکه نایب‌السلطنه»

این سند که عملاً شش‌روز زودتر یعنی در ۷ مه ۱۸۸۸ صادر شده بود، با تمام کوتاهی و اختصارش نشان‌دهنده این بود که مبارزه علیه بردگی در برزیل تا چه میزان عمق یافته بود.

این پایان ماجرای دراز بود که در آن با بردگان افریقایی (برزیلیهای سیاه) چون احشام رفتار می‌شد. سرنوشت آنها به سرنوشت مهره‌های شطرنج می‌ماند.

بردگان سیاه که طبق اسناد «رسمی» از همان ۱۵۵۰ در برزیل حضور داشتند در تحولات کشور نقش اساسی بازی کردند. اولیویرا مارتینش مورخ پرتغالی گفته است «بدون سیاهان، برزیل وجود نمی‌داشت».

شکر یا قهوه یا توتونی در کار نبود و دامداری و معدن کاوی پیشرفتی نمی‌کرد. هیچ منبع تغذیه‌ای برای شکوفایی برزیل در اواخر قرن نوزدهم وجود نمی‌داشت. اهمیت منافی که مخالف‌رهایی بردگان بود کاملاً عیان است.

می‌توان گفت اقتصاد برزیل بدون کار بردگان سیاه فرو می‌پاشید. قبل از آنکه روند طولانی آزادی آغاز شود، می‌بایست وضعیتی که کشورهای اروپا را به اعمال بردگی در قاره آمریکا کشاند تغییر کند.

پس از لغو تجارت برده، بریتانیا بر سایر کشورها فشار آورد که همین روش را دنبال کنند تا محصولات مستعمره‌های خودش قدرت رقابت سابق را حفظ کند. برزیل پس از کسب استقلال در سال ۱۸۲۲ تحت چنین فشاری قرار گرفت و احتمالاً در اثر چنین فشاری بود که پدروی ۲ امپراطور برزیل در سال ۱۸۲۶ عهدنامه‌ای امضاء کرد (و یک سال بعد قوت قانونی یافت) که طبق آن «هرگونه تجارت برده تا سه سال از این تاریخ، راهزنی قلمداد خواهد شد».

امپراطور حرفی زده بود، اما آرزوهای او در مقایسه با خواست منفعت‌طلبان قدرتمندی که

این چهار عکس از بردگان سیاه را در ریودوژانیرویک عکاس رومی به نام ژوزه کریستیانو دافریتاش انریکنس (پسر) گرفته است. این چهار عکس از سلسله تصاویری‌اند که اصلاً برای کارت پستال به کار می‌رفتند و «بخش مهمی از جمعیت ریودوژانیرو را که بیش از نصف آنها سیاه یا دورگه، برده یا آزاد هستند» نشان می‌دهد. خط قرمز بالای صفحه: اعلامیه‌ای که در سال ۱۸۶۲ صادر شد و برای دستگیری یک برده فراری جایزه در نظر گرفت.

100000 de

وسیله گروهی از برزیلیهای آفریقای آغاز شد و برای فرشته نگرا («جبهه سیاه») که در دهه ۱۹۳۰ در ساوتپاتولو شروع شده ارزشهای نمادین داشت.

قهرمان سیاه اصیلی از پالمارش برخاست به نام زومی که جنگجوی سیاهی بود که علیه برده داران مبارزه می کرد. در کتاب «تاریخ مختصر سیاهان برزیل» که در سال ۱۹۷۶ منتشر شد، آمده است که «پس از دو سال مقاومت، سیاهیان تحت فرماندهی مزدورانی به نام دومینیگوش ژورزه ویو و برناردو ویرا داملو توانستند ساکاتو، پایتخت کویلوامبوی پالمارش را در سال ۱۶۹۴ ویران کنند. در جریان نبرد، بسیاری از سیاهان جان باختند یا خود را به سرایشب پیرامون دژ پرت کردند. زومی گریخت و پس از بازگشت به حملات دیگری پرداخت اما در ۲۰ نوامبر ۱۶۹۵ در مخفیگاه خود و توسط یکی از همزمان سابقش لو رفت و محاصره شد و با قوای اندک خود در برابر دشمن آنقدر جنگید تا جان باخت.» روز ۲۰ نوامبر رادر برزیل روز بیداری سیاهان می دانند.

برای سیاهان برزیل، روز ۱۳ مه روز تفکر درباره پیامدهایی است که قانون آورسای پرنس ایزابیل داشت. باید گفت که ۱۳ مه در آثار بیشتر نویسندگان سیاه برزیلی سخت تقبیح شده است. یکی از آنها به نام اولیوسیرا سیلیوسرا (متولد ریوگرانده دو سول در ۱۹۴۱) در شعر «ترزه دامایو» می گوید:

سیزدهم ماه مه بوی خیانت می دهد.
آزادی بدون بال و پر
آزادی با بالهای بسته
مانند
این شعر.

و این بی اعتنایی به روز تاریخی القای بردگی در برزیل همچنان در شعر و نثر موضوعی است واضح و آشکار. و نشان می دهد که سیاهان امروز درباره وضع خودشان چه نظری دارند. پاتولو کولینا در کتاب آنسوته نائو پده لیسنسا (۱۹۸۷): «شب اجازة نمی خواهد» چنین می سراید:

سیزدهم
ماه مه
هزاروهشتصد و هشتاد و هشت
به گوش من به نجوایی می ماند
از کیهان.
رمیده از فریبکاران.

شب
مرا از خواب می جهانند.
جیبهایم را می گردم
و جوازم را می جویم
که با آن بتوانم عبور کنم
از خیابانهای

سائوپاتولو
با آرامش بیقرار.
پرنسس فراموش کرد
امضای جواز کار مارا.



و همچنین شاعر ادامه می دهد:
یک روز در میان غریو هلهلهها و دستههای گل،
ناگاه از زندانی که در آن خفته بودم بیرونم آوردند
و به زندان مجلتری بردند.
آزادی اهدایی شان
اسب تروا از کار درآمد.
مارهایی منتظرم بودند
زیر خرقة ابراز احساسات.

بردگان برزیل همواره برای آزادی خویش می جنگیدند و شکی در این نیست. سیاهان برزیل هیچگاه مطیع و تسلیم اربابان خود نشدند. از همان آغاز، چه در روستا و چه در شهر، شورش و قیام همه جا به چشم می خورد. در سال ۱۷۱۹، بردگان ایالت میناش گرایش برای قیام علیه اربابان سفید نقشه کشیدند. تاریخ قیام ۳۰ مارس تعیین شد. اولیام زوزه در کتاب آبولیکاتو ام میناش («الغاء در ایالت میناش گرایش») می گوید که «شورشگران به جایی رسیده بودند که شاه و وزیرانی برای حکومت در سرزمین سیاهان انتخاب کرده بودند. طوری که دیگر بردهای در این ایالت وجود نداشته باشد». اما نهضت لو رفت و قیام انجام نشد.

تعداد کویلوامبوها، ماندگاههای بردگان فراری، رفته رفته افزایش یافت. در بزرگترین آنها مجموعه قوانین و مقرراتی وجود داشت و مرجع قضایای در مورد جرما حکم می داد. معروفترین کویلوامبو، پالمارش بود که یک جمهوری واقعی به شمار می رفت و در قرن هفدهم تأسیس شده بود. اهمیت پالمارش که به زودی به تروای سیاه معروف شد، به ویژه در نهضتهای امروزمین سیاهان برزیل هر چه بیشتر می شود. در اوایل قرن حاضر نیز پالمارش برای امپرنزانگرا («مطبوعات سیاه») که از ۱۹۱۶ به بعد به



و دیگر در سراسر جهان آزادند.
اما بیشتر سیاهان برزیل وقتی به ۱۳ مه می اندیشند چنین لحنی ندارند. ادبیات برزیلیهای آفریقای برای اثبات و پیشبرد بحثهایی که در قرن نوزدهم به دست لویش گامای دورگه و ژواثودا کروش سی سوشای سیاه آغاز شد، نمودی است مهم از اشتیاق آنها برای نیل به خودآگاهی و مهمتر از آن برای سیاه بودن. در همان حال که سفیدپوستانی چون لویش مورات با آسودگی و رضایت به پیشواز ۱۳ مه می رفتند، کارلوش آسومیکائو شاعر سیاه (متولد تپته، ایالت سائوپاتولو، در ۱۹۲۷) در شعر خود به نام پروتستو چنین به خشم خود میدان می دهد:
کسی به کلام آتشینم توجه نمی کند
اما من از فریاد زدن باز نمی ایستم
نه. من از فریاد زدن باز نمی ایستم،
اربابها.

مرا به این دنیا فرستاده اند
تا اعتراض کنم
نه فریب، نه نمایشهای پوک و نه هیچ چیز دیگری
نمی تواند ساکت کند.

آبرنگی که بردگان سیاه برزیل را نشان می‌دهد، اثر ژان باتیست دبره (۱۷۶۸-۱۸۴۸) نقاش فرانسوی که در سال ۱۸۱۶ به عنوان نقاش رسمی دربار امپراتور پدروی آبه برزیل رفت. دبره تجربه‌های خود را در برزیل در نقاشیها و طراحیهای فراوان و در سه جلد کتاب مصور به نام گنری مصور بر تاریخ برزیل (۱۸۳۴ - ۱۸۳۷) جمع کرد.



بیم دارم که به پالمارش دیگری نیاز باشد.

چرخشگاههای راه آزادی

لیژیا فونسکا فریرا

۱۵۰۰: کشف پرتغال توسط پدرو آلوریش کابرال.
 ۱۵۳۹: ورود احتمالی نخستین بزرگان به برزیل.
 ۱۵۹۷: نخستین گامها در تشکیل کونسلو پدرو دوش پالمارش (در ایالت آلاگواس فعلی) یعنی گروهی از روستاهایی که بزرگان فرساری از کشتزارهای سیسکر بدانجا می‌رفتند (حدود ۵۵۰/۰۰۰ برده در قرون شانزدهم و هفدهم). پالمارش، مظهر مقاومت در برابر برده داری در برزیل مستعمره، حدود یک قرن در برابر حملات بیشمار هلندیها (که شمال شرقی برزیل را در ۱۶۵۲-۱۶۵۵ اشغال کرده بودند) و پرتغالیها مقاومت کرد.
 ۱۶۵۵: مرگ زومبی، نابودی پالمارش. کشف طلا.
 ۱۷۲۰-۱۷۳۰: تم طلاق الماس در ایالت جدید میناش گرایش. بین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰، بیش از ۱/۷۰ سیاه را برای کار در معادن به برزیل آوردند. آغاز کشت قهوه در برزیل.
 ۱۸۰۰ - ۱۸۵۰: گسترش کشت قهوه؛ ورود عظیم کارگران سیاه برای کار در کشتزارهای ریو دو ژانیرو و ساوئاباؤلو.
 ۱۸۲۲: استقلال، دون پدروی پرتغالی به عنوان نخستین امپراتور برزیل تاجگذاری کرد.
 ۱۸۳۵: شورش بزرگان در سالوادور دابایا.
 ۱۸۵۰: پایان تجارت برده.
 ۱۸۷۱: صدور قانون ونتره لیبره و اعطای آزادی به فرزندان بزرگان.
 ۱۸۸۵: صدور «قانون شصت ساله‌ها» و اعطای آزادی به بزرگان بیش از شصت سال.
 ۱۸۸۸ (۱۳ مه): لغای برده‌گی در برزیل (آخرین کشور قاره آمریکا که برده‌گی را لغو کرد).
 ۱۸۸۹: اعلام جمهوری.
 ۱۹۳۱: تأسیس فرته نگرا برازیلیرا (جبهه سیاه‌پوستان برزیل) در ساوئاباؤلو به عنوان یک حزب سیاسی، که تا

۱۹۳۷ ادامه حیات داد.
 ۱۹۳۷: منع مهاجرت به برزیل توسط استاد ونوور، ولت گتولیو وارگاش، به منظور «حفظ و گسترش ویژگیهای مشابه اسلاف اروپایی در ترکیب قومی کشور».
 ۱۹۴۴: تأسیس «تئاتر تجربی سیاهان» در ریو دو ژانیرو توسط آبدیاش دوناسیمتو.
 ۱۹۴۵: پایان حکومت گتولیو وارگاش. احیای نهضت‌های سیاهان در چند ایالت برزیل.
 ۱۹۵۰: نخستین کنگره سیاهان برزیل در ریو دو ژانیرو.
 ۱۹۵۱: محکومیت تبعیض نژادی، پوستی و دینی در «قانون آفرنسو آرنوش».
 ۱۹۶۴: استقرار رژیم نظامی.
 ۱۹۶۹: ممنوعیت هرگونه اشاره‌ای به حقایق مربوط به تبعیض نژادی در رسانه‌ها.
 ۱۹۷۶: بایا تنها ایالتی که به نظارت پلیس در اسکان اجرای مناسک برزیلیهای افریقایی پایان داد.
 ۱۹۸۰ به بعد: چند رویداد مهم بین‌المللی، مانند سومین کنگره فرهنگ سیاهان قاره آمریکا، اتحادیه‌ها و جنبشهای مختلف سیاهان در ایالات مختلف برای طرح خواسته‌هایشان در سراسر برزیل مبارزه کردند. این خواسته‌ها عبارت بودند از امکانات مساوی برای تحصیلات دراز مدت؛ حقوق مساوی در زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی؛ امحای تمام شکل‌های تبعیض در زندگی حرفه‌ای؛ حقوق مساوی شهروندی؛ از رسمیت افتادن تبعیض نژادی.
 ۱۹۸۵: پایان رژیم نظامی؛ آغاز «جمهوری جدید».
 ۱۹۸۸: صدمین سال لغای برده‌گی.

لیژیا فونسکا فریرا، در دانشگاه کامپیناس ساوئاباؤلو تدریس می‌کند. خانم فونسکا فریرا فعلاً در پاریس رساله دکتری خود را درباره ادبیات سیاهان برزیل آماده می‌کند.

همین احساس در نثر نیز دیده می‌شود. در مواردی، این خشم با طنز و گزندگی تلخی همراه می‌شود. قطعه زیر از آلوراداش پالپیراش (۱۹۸۷): «به شهادت پلکها»، داستانی از مجموعه‌ای به نام کونیزیلای اثر کوتی (لویس سیلوا) گرفته شده است: «پدربزرگم گفت پرنسس را بکشم. روده‌های پدر پدربزرگم را از او گرفتم تا با آن «خانم آزادی» را خفه کنم».

واضح است که صدمین سال لغای برده‌گی در برزیل برای سیاهان برزیل به این معناست که هنوز آزادی‌شان کامل نشده و باید بررسیها و ارزشیابیهای دوباره‌ای صورت گیرد. سیاهان برزیل (و مخصوصاً روشنفکران و دانشجویان سیاه) امروزه از جنبه‌های نهفته آن واقعه تاریخی پرده برمی‌دارند. برزیل دگرگون شده است و بزرگان بیشین آن نیز صدسال است که رفته رفته با دیدگاهها، اقدامها و کلمات خود موجودیت خویش را ثابت کرده‌اند. سیاهان رفته رفته کنترل سرنوشت و روحیه خود را به دست می‌آورند. خود را به دست می‌آورند.

ایشان انسان‌اند، انسان سیاه. چه چیزی مهمتر از این؟

اوزوالدو داکامارگو، روزنامه نگار و شاعر برزیلی، از فعالان نهضت‌های سیاهان، به ویژه در زمینه ادبیات است. شش کتاب نوشته است: «نویسندگی سیاهان - یادداشت‌هایی درباره حضور سیاهان در ادبیات برزیل» (۱۹۸۷) از جمله آنهاست.